

یادداشت

دانش آموزان اینستاگرامی وموفقیت‌های گلخانه‌ای

نمونه چنین معلمانی دوست من، مرحوم دکتر سعید پیشداد و همکارش زنده‌یاد بهروز فتحی بود. پیشداد خاطره‌ها و تجربه‌های خود را از دوره کار در نظام آموزشی در دو کتاب با نام‌های «بُشت میز ریاست» و «بار دیگر پشت میز ریاست» نگاشت که خواندنی است و نشانه مقاومت آموزش و پرورش رسمی در برابر نوآوری و حتی «تحرك قاعده‌مند» چنین معلمان و مربیانی است. بگذریم از آنکه همین چند سال پیش نام مبارک «تریست معلم» را از قدیمی‌ترین مرکز آموزش عالی کشور برداشتند؛ نمی‌دانم «تریست» نامناسب بود یا «معلم» مشکل داشت!

نکته درخور توجه آنکه به‌تازگی، با گسترش آموزش‌های مجازی، گروه‌هایی از جامعه ترجیح داده‌اند که فرزندان خود را در مدارس خارج از کشور، ظاهرا با پرداخت هزینه‌ای کمتر از شهریه هفکت مدارس خصوصی و دوزبانه بُشت‌نام کنند و از طریق مجازی، آموزش ببینند و امتحان دهند و مدارک تحصیلی را یکی پس از دیگری دریافت کنند. اما از نظراهداف پرورشی نیز دست‌کم این شیوه زندگی ونظام باورها وگرایش‌های نسل امروز را سیاست‌گذاران رسمی نمی‌پندرن و با آنکه خود در این زمینه دست بالا را داشته‌اند و در دولت‌های مختلف، تقریبا سیاست‌های آموزشی و رسانه‌ای چندان تفاوتی نمی‌کرده است، نوعی گسست ارزشی بین نظام رسمی و خواسته‌های عمومی وجود دارد؛ برای نمونه در کتاب‌های تاریخ وبرنامه‌های صداوسیما، روایتی که از تاریخ معاصر ایران، دوره قاجار، جنبش مشروطه و نهضت ملی‌شن نفت و جز آنها آمده است، با روایت‌های دیگر همخوانی ندارد. اما به آنها بیشتر اقبال شده است. درواقع نظام آموزشی، بی‌توجه به یک روایت‌ها، تنها به یک روایت اکتفا کرده است؛ شاید چنین تصور کرده که به این ترتیب صورت‌مسئله پاک خواهد شد؛ اما برعکس، روایت خود، او، صرف‌نظر از درستی و نادرستی آن، نادیده گرفته و حتی به چالش کشیده شده است که نمونه‌های فراوان آن را همه کمابیش می‌دانند. زمانی در اوایل انقلاب، کارشناس مسئول کتاب‌های درسی در رشته علوم انسانی بودم. آن سال‌ها فضای دوقطبی ایران و اسلام غالب بود و حتی پیشنهاد نام‌گذاری خلیج اسلامی به جای خلیج فارس وتعرض به نام و نشان «شاهنامه» و جناب فردوسی و هرچه رنگ‌وبوی ایران کهن در آن بود، خربدار داشت. کتاب‌های درسی بخش ایران باستان و کتاب‌های درسی قدیم به‌شدت نقد و رد می‌شد و حتی بحث بر سر آن بود که اصولا رشته باستان‌شناسی حرفی برای گفتن دارد یا نه؟ یا آن را باید از نظام آموزشی حذف و با گروه تاریخ ادغام کنیم؟ کار به جایی رسید که برخی از استادان جوان وجوای نام، که بعدها نظران به‌کلی تغییر کرد، پیشنهاد دادند که حتی تدوین تاریخ ایران پیش از اسلام به حوزه علمیه قم سپرده شود تا «تاریخی مطلوب» در آن دوره بنویسند. آنها در برابر این پرسش که از این رویکرد مطلوب، تکلیف تاریخ جهان چه خواهد شد، پاسخ می‌دادند که این کار جزوایان است، به آنها بسپارید. خوشبختانه این پیشنهاد را بزرگان حوزه، دست‌کم آقایان سبحانی، تبریزی و شبیری‌زنجانی که هر دو اهل تاریخ‌اند، پذیرفتند و گفتند این مهم باید به استادان و مورخان سپرده شود. مشابه این را خود از آقای جوادی آملی پرسیدم و ایشان پاسخ دادند: «خود شما بهتر از ما اینها را می‌دانید». به هر حال، این نگاه ایدئولوژیک در ارکان آموزش‌های رسمی و رسانه‌ای، حتی در علوم «غیر انسانی»! ازجمله فیزیک و شیمی وجود داشت که دیگری آن را بیان کردند. نکته مهم‌تر آنکه درحال حاضر، نسبتی بین آموزش‌های رسمی و مشاغل وجود ندارد؛ از این‌رو انگیزه کثران زندگی از راه تحصیل علم، تقریبا به کمترین حد رسیده است و بسیار کسانی که دل در گرو آن دارند، اندیشه مهاجرت را در سر می‌پروراند. نرخ مهاجرت دانش‌آموختگان چندان زیاد است که زمانی از انتشار آمار رسمی پرهیز داشتند. خانواده‌ها و دانش‌آموزان نیز چندان رغبتی به این آموزش‌ها را در سطوح مختلف ندارند؛ زیرا بر این باورند که اگر فرصت را در مشاغلی که به تحصیل نیاز ندارد به کار گیرند، برای معیشت آنها سودمندتر است. مکرر از رانندگان تاکسی‌های اینترنتی شنیده‌ام و خود برخی از آنها را می‌شناسم که مدارک دانشگاهی در خوری دارند. اما کاری متناسب برای آنها نیست. بگذریم از آنکه همین مدارک معتبر را می‌توان از این سو و آن سوی شهر و با هزینه‌ای به مراتب پایین‌تر از طی دوره‌های آموزشی، با معدلی درخور به دست آورد. یاد نوشته عبید زاکانی می‌افتم که با تفاوت‌هایی بیناگر وضعیت علم و عالمان در این روزهاست: معرکه‌گیری به پسرش گفت: «عمر» را در بطالت به سر می‌بری، چند با تو بگویم که معلق‌زدن پیاموزا سگ ز چنبر جهانپن ورس‌ن بازی تعلم کن تا از عمر خود برخوردار شوی. اگر از من نمی‌شنوی، به خدا تو را در مدرسه اندازم تا کارن علم، مردم‌رکد ز ایشان پیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ‌جا حاصل نتوانی کرد».

اقتصاد ایران پس از مکانیسم ماشه

همچنین ارائه کمک مالی، سرمایه‌گذاری، واسطه‌گری یا خدمات مرتبط با اقلام ممنوعه نیز در فهرست تحریم‌ها قرار گرفت. در قطع‌نامه ۱۷۴۷ (۲۰۰۷)، دارایی‌های افراد و نهادهای مرتبط با صنایع هسته‌ای و موشکی در خارج از کشور مسدود شد. در قطع‌نامه ۱۸۰۳ (۲۰۰۸)، فهرست افراد

و نهادهای تحریمی گسترش یافت، سفر آنان به خارج ممنوع و دارایی‌هایشان مسدود شد. همچنین نظارت بر فعالیت‌های مالی ایران و صادرات کالاها یا مصرف دوگانه تشدید شد. در قطع‌نامه ۱۹۲۹ (۲۰۱۰)، دامنه افراد و شرکت‌های مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای و موشکی افزایش یافت. نکته جدید این قطع‌نامه آن بود که کشورها مجاز شدند تحریم‌های هوایی و دریایی ایران را در فرودگاه‌ها، بنادر و آب‌های آزاد، در صورت ظن به حمل موانع ممنوعه، بازرسی، توقیف یا حتی نابود کنند. در تمامی موارد فوق، تمرکز تحریم‌ها بر افراد و شرکت‌های مرتبط با صنایع هسته‌ای و موشکی بوده و محموله‌های معمولی مشمول تحریم نبوده‌اند. بااین حال، احتمال توقف، بازرسی و اقدامات مشابه، موجب افزایش هزینه‌های بیمه و خدمات حمل‌ونقل از سوی کشورهای ثالث خواهد شد. با وجود این، براساس برخی گزارش‌ها، اروپا پس از اعمال مکانیسم ماشه، فراتر از مفاد قطع‌نامه‌ها عمل کرده و قصد دارد روابط تجاری خود با ایران را که همچون در پایین‌ترین سطح خد طی سه دهه اخیر قرار دارد، به‌طور کامل قطع کند؛ بنابراین اثر اصلی مکانیسم ماشه بیش از آنکه فنی باشد، روانی است. بااین حال، در کنار تحریم‌های آمریکا که هنوز به‌شدت دوران اول ریاست‌جمهوری ترامپ نرسیده‌اند اما احتمال تشدید آن وجود دارد، مکانیسم ماشه می‌تواند تأثیرات گسترده‌ای بر اقتصاد ایران بگذارد. در چنین شرایطی، علاوه بر آثار روانی، نخستین حوزه آسیب‌پذیر، حجم صادرات کشور به‌ویژه صادرات نفتی خواهد بود. رشد صادرات نفتی در چند دهه اخیر مهم‌ترین محرک رشد اقتصادی کشور بوده است. این صادرات، کانال اصلی ات‌گذاری تحریم‌های دو دهه اخیر بوده و شدت تأثیر قطع‌نامه‌های شورای امنیت نیز تا حد زیادی به میزان تأثیر آنها بر صادرات نفتی بستگی دارد. در پی کاهش درآمد‌های ارزی، سیاست‌های بانک مرکزی نیز تحت تأثیر قرار گرفته و نرخ ارز دچار نوسان خواهد شد. این روند، تولید ملی را تضعیف کرده و موجب افزایش تورم خواهد شد. بااین حال، باید توجه داشت که تحریم‌های سازمان ملل به‌طور مستقیم ناظر بر صادرات نفتی نیستند. از این‌رو، با توجه به محدودیت‌های جهانی، دولت باید به بازارهای منطقه‌ای و همسایگان اقتصادی مانند عراق، ترکیه، پاکستان، آسیای مرکزی و قفقاز تکیه کند. اجرای عملی تفاه‌نامه ۲۵ ساله با چین و حرکت دیپلماسی اقتصادی به سوی مشارکت فعال در پیمان‌های منطقه‌ای، از جمله اقدامات ضروری در این مسیر است. در کنار این اقدامات، حمایت هدفمند از بنگاه‌های کوچک و متوسط نیز باید در اولویت قرار گیرد. این بنگاه‌ها در مواجهه با تغییرات محیطی سبک‌وزار، انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به شرکت‌های بزرگ دارند. همچنین به دلیل قابلیت بومی‌سازی، نقشی کلیدی در حفظ اشتغال و تولید در شرایط تحریم ایفا می‌کنند. در حال حاضر، ۹۴ درصد واحدهای صنعتی ایران شامل این دسته از بنگاه‌ها هستند که ۴۳ درصد مشاغل صنعتی و ۶۰ درصد اشتغال کل کشور را دربر می‌گیرند. بنابراین ضروری است که بوروکراسی‌های اداری کاهش یافته و نرخ‌های مالیاتی به‌گونه‌ای تنظیم شوند که مشوق تولید باشند. نکته پایانی، فراهم‌سازی فضای مناسب برای فعالیت بخش خصوصی مستقل است. این امر از طریق کاهش تدریجی سهم بخش عمومی غیردولتی و شرکت‌های شبه‌دولتی محقق می‌شود. تنها در چنین بستری می‌توان انتظار داشت اقتصاد ایران در برابر فشارهای ناشی از مکانیسم ماشه و تحریم‌های گسترده، تاب‌آوری مؤثر و پایدار داشته باشد.

🇮🇷
ادامه از صفحه اول



آوارگان

در حاشیه کتاب «آوارگان»: روایت‌های نویسندگان مهاجر

پناهنده‌ها و تبعیدی‌ها



پیام حیدر قزوینی

ترامپ می‌گوید که «در دیوار شما خیلی پیش از اینها شکاف افتاده، خیلی قبل‌تر از این حرف‌ها با ورود صلح‌آمیزمان به خاک کُشورتان، دیوار شما را متلاشی کرده‌ایم. ما خودمان هم همراه غذاهایمان آمده‌ایم تا اینجا بمانیم». دروفمن نویسنده‌ای است که با قدرت‌گرفتن ژنرال پینوشه، در کودتایی که با حمایت آمریکا صورت گرفت، از خانه‌اش به بیرون رانده شد. درباره دوران وحشت پینوشه و خیل آوارگان و پناهندگان آن دوره آثار زیادی در فرم‌های مختلف نوشتاری منتشر شده که یکی از آنها نمایش‌نامه‌ای است با نام «هتل پناهجویان» از کارمن اگیره که به وضعیت کسانی پرداخته که در زمان دیکتاتوری پینوشه مجبور شده‌اند کشورشان را ترک کنند. کارمن اگیره از شاهدان کودتای پینوشه و ازجمله کسانی بوده که در کودکی مجبور شده کشورش را ترک کند. پدر و مادر او هر دو از اعضای جنبش مقاومت علیه پینوشه بودند که پس از مدتی تن به مهاجرت می‌دهند و در کانادا پناهنده می‌شوند. به این ترتیب اگیره از همان دوران کودکی شاهد مستقیم تبعید و فروپاشی زندگی بخشی از جامعه شیلی بوده است. «هتل پناه‌جویان» روایت همین آدم‌ها است که مجبور شده‌اند خانه و کشورشان را ترک کنند تا دست‌کم زنده بمانند. قضاوت تاریخ درباره کسی همچون پینوشه و کشته‌شدگان دوران او سراسر‌تر و ساده‌تر است، اما درباره آنان که کشورشان را ترک کرده‌اند این‌طور نیست.



آوارگان

گردآورنده ویت تان نونن
ترجمه شکوفه مبیعدی
نشر بیدگل

شر و مسئله نژاد

تصویری کلی از چگونگی امور امروزه به خواننده ارائه کند. در قسمت اول بخش سوم او به این پرداخته که امور چگونه باید باشند. مسئولیت ما در قبال گذشته ملی‌مان چیست؟ چگونه باید بچه‌ها آموزش ببینند، پادمان‌ها ساخته یا از میان برداشته شوند، غرامت‌های بی‌عدالتی‌ها سامان داده شوند، فرهنگ‌های سیاسی برساخته شوند؟ کتاب «درس‌گرفتن از آلمانی‌ها» وانمود نمی‌کند که به همه پرسش‌هایی که طرح کرده پاسخ می‌دهد؛ نویسنده می‌گوید اگر مباحث کتاب دیگران را به اندیشیدن وادارد، هدش عملی شده است. نویسنده کتاب، سوزان نیمن، فیلسوف و نویسنده‌ای است که در آتلانتای جورجیا در دورانی که جنبش حقوق مدنی در آمریکا فعال بود به دنیا آمد و بزرگ شد. بعدها در دانشگاه هاروارد فلسفه خواند و دکترای خود را در سال ۱۹۸۶ دریافت کرد؛ استادانش در آن دوره جان رالز و استنلی کاول، دو فیلسوف سرشناس آمریکایی بودند. در دهه ۱۹۸۰، شش سال در برلین اقامت گزید و ضمن تحصیل در آنجا در قامت نویسنده نیز ظاهر شد. چند سالی نیز در ییل و تل‌آویو فلسفه تدریس کرد. از سال ۲۰۰۰ تاکنون مدیر انجمن آینشتاین در پتسدام آلمان بوده است. حوزه پژوهشی او فلسفه اخلاق و سیاست و تاریخ فلسفه مدرن است. هشت کتاب نوشته است که به پانزده زبان ترجمه شده و چند جایزه برای وی به همراه داشته است. ازجمله جایزه PEN، جایزه انجمن ناشران آمریکا و جایزه آکادمی مطالعات ادیان در آمریکا. نیمن درباره رویکردش در نوشتن کتاب «درس‌گرفتن از آلمانی‌ها» می‌گوید: «آموزگار من نظریه‌پرداز بزرگ عدالت جان رالز بوده است. من در نوشتن این کتاب حتی‌المقدور در طلب امر خاص و انضمامی بودم. سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ را عمدتاً در آلمان و جنوب آمریکا، صرف ضبط صدها ساعت مصاحبه کردم، مصاحبه با افرادی که نقش اصلی را در به پرسش کشیدن

این پرسش در مورد شیلی و نمونه‌های مشابه پیش می‌آید که چرا مردم به جای ماندن و مقاومت‌کردن کشورشان را ترک می‌کنند. کسانی که پس از کودتا یا اشغال کشورشان را ترک می‌کنند حتی ممکن است برجسب خیانت هم بخورند و همیشه با این مسئله روبه‌رو هستند که برای زندگی بهتر به جامعه‌شان پشت کرده‌اند. «هتل پناهجویان» گوشه‌هایی نادیده از زندگی کسانی را به تصویر کشیده که پس از کودتای پینوشه شیلی را ترک کرده‌اند و به کانادا رفته‌اند. در سال ۱۹۷۴ گروهی از پناه‌جویان شیلیایی به ونکوور کانادا رفتند و در یکی از مدرن‌ترین هتل‌های آن مستقر شدند. روایت اگیره نشان می‌دهد که حتی برای خود آنان هم این مسئله وجود داشته که آیا آنها با ترک شیلی مرتکب خیانت شده‌اند یا نه. برای پاسخ به چنین پرسشی، باید به گذشته برگشت و روندهای طی‌شده تا تبعید خودخواسته را مرور کرد.

«هتل پناهجویان» اگرچه به پناه‌جویان شیلیی پس از کودتای پینوشه مربوط است اما روایت آن را می‌توان به وضعیت اغلب پناهندگان در نقاط مختلف جهان تعمیم داد. نمایش‌نامه با بخش صدای سالوادور آلنده از رادیو آغاز می‌شود. جملات پایانی آخرین سخنرانی او شنیده می‌شود و یکی از شخصیت‌های نمایش با نام مانولیتا این جملات را ترجمه می‌کند. او در سرآغاز نمایش در سن بزرگسالی است و در حال روایت چیزی است که سال‌ها قبل و در کودکی‌اش تجربه کرده است. او در کودکی به همراه پدر و مادرش از شیلی به کانادا رفتند تا در آنجا پناهنده شوند. او حالا گذشته و داستان این مهاجرت را به یاد می‌آورد و روایت نمایش‌نامه این‌چنین آغاز می‌شود. مادر او، فلاکا، از اعضای جنبش ملی مقاومت بوده که پس از کودتای پینوشه دستگیر می‌شود و در زندان شکنجه‌های مختلف جسمی و روحی را تحمل می‌کند بی‌آنکه کسی را لو دهد. پدر مانولیتا، جورج‌چاقه نیز در شیلی دستگیر شده بود. اگرچه عضوی از جنبش ملی مقاومت نبوده است. او هم شکنجه‌هایی را پشت سر گذاشته که پس از ترک شیلی همچنان کابوس‌شان را می‌بیند. کابوس‌های هرروزه او تنها نشانه‌ای است از اینکه در دوران بازداشت چه بر سرش آمده است. «هتل پناه‌جویان» روایتی است از تناقض‌های بی‌پایان موقعیتی به نام پناهندگی و این تناقض حتی در عنوان نمایش‌نامه هم دیده می‌شود. پناهندگان این نمایش هیچ ارتباطی با هتلی که در آن مستقر شده‌اند، ندارند و درواقع موقعیت‌شان در این هتل موقعیتی پرتناقض است. سایه گذشته همواره بر سر زندگی حال و آینده‌شان قرار دارد و رهایی از گذشته برایشان ممکن نیست. آنها به جایی تبعید شده‌اند که هیچ تعلقی به آن ندارند و مسائل و دغدغه‌های پیشین همچنان با آنها است.

🇮🇷
ادامه از صفحه اول

حافظه عمومی ملت‌شان و قالب‌بندی مجددش ایفا کردند و همچنین به افرادی که تحت تأثیر گروه اول قرار گرفتند، کتاب‌های خوبی به زبان انگلیسی و کتابخانه کاملی هم به زبان آلمانی وجود دارند که به بررسی مواجهه آلمان با گذشته‌اش می‌پردازند. همچنین آثاری وجود دارند که روزبه‌روز بر تعدادشان افزوده می‌شود و به تقصیل به واکنش آمریکایی‌ها به دوره بازسازی، یا واکنش‌شان به عصر وحشت‌سالاری نژادپرستانه می‌پردازند، عصری که با تعبیر احماقانه جیم کرو عصری معصومانه جلوه می‌کند. من هرچه‌قدر هم گاه‌گداری از این اسناد تاریخی استفاده کرده باشم، نمی‌گوשמ چیزی به آنها اضافه کنم». مترجم کتاب در مقدمه‌اش توضیحاتی درباره اهمیت حافظه و به یاد آوردن گذشته داده و نوشته که نگاه سوزان نیمن در این کتاب این است که اگر بخواهیم آینده‌ای بسازیم که از گذشته تیره و تار سرشار از شر اخلاقی رهایی یافته باشد، باید در بُت و یادآوری آن گذشته در قالب‌های متعدد و متنوع بگویشیم، وگرنه آن گذشته می‌آید و حال و توسعه آینده را آلوده می‌سازد. نیمن در بخشی از کتاب درباره چیزی که این اثر نشان می‌دهد نوشته: «این کتاب به نشان می‌دهد که مردم آلمان چگونه آرام‌آرام تلاش کردند تا به شروری اذعان کنند که ملتشان مرتکب شده بودند. کتاب‌های بسیاری نوشته شده‌اند تا ما را ترغیب کنند که از هولوکاست درس بگیریم، درس‌هایی که برخی‌شان هم چون و چرا دارند. من به آن درس‌هایی علاقه‌مندم که می‌توان از آلمان بعد از پایان فاجعه آموخت. این داستان که من در این کتاب روایتش می‌کنم باید امیدبخش باشد، خاصه برای ما آمریکایی‌هایی که در حال حاضر جد و جهد به خرج می‌دهیم تا با تاریخ پرشکاف خود کنار بیاییم. کلید فهم آلمان معاصر از این قرار است: تقریبا هر آلمانی‌ای که می‌شناسم، از روشنفکر حوزه عمومی تا ستاره موسیقی پاپ، وقتی شنیدند که دارم کتابی با این عنوان می‌نویسم خندیدند. تنها استثنا یکی از وزرای فرهنگ سابق بود که اصلا یک ذره هم به آن خندیدند و صدایش را در رستورانی در برلین بلند کرد تا به من بگوید تحت هیچ شرایطی نباید کتابی منتشر کنم و در آن اشاره کنم که درسی هست که می‌توان از آلمانی‌ها آموخت». مترجم اثر در توضیحاتش نوشته که فکر نوشتن این کتاب زمانی در ذهن نیمن پرواز کرد که به نظرش رسید آمریکایی‌ها و دیگران می‌توانند و باید از تاریخ خونت‌نبار کشوری دیگر درس بگیرند و ببینند که چگونه با تاریخ خود کنار بیایند. او می‌گوید ما نیز می‌توانیم یکی از

آن «دیگران» نیمن باشیم.

درس‌گرفتن از آلمانی‌ها

خاطره شر و مسئله نژاد

سوزان نیمن

ترجمه محمد مصطفی بیات

نشر برج



سوزان نیمن و سسلای دراد

عطف

نمایش سایه‌بازی سیاست‌های غرب در سوریه
فاجعه‌مداخله‌های آمریکا

شرق: بهار عربی امید زیادی در تغییر چهره برخی از کشورهای جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا به بار آورد، اما در غیاب نیروی سازماندهی رهایی‌بخش، نتایج بهار عربی با آن چیزی که در ابتدا تصور می‌شد، متفاوت از کار درآمد. در این میان اما مورد سوریه تفاوت‌های مهم و سرنوشت‌سازی با دیگر کشورها داشت. این کشور وارد جنگی ویرانگر شد که تبعات آن تا سال‌ها ادامه داشت. روایت غالب درباره سوریه همان چیزی بود که رسانه‌های جریان اصلی به تبعیت از نیروهای امپریالیستی غربی ساخته بودند. اما نگاه‌های متفاوتی از روایت غالب هم وجود دارند که از منظری دیگر به مسئله پرداخته‌اند.

میشائیل لودرز در کتابی با عنوان «آنان که توفان درو می‌کنند»، به سراغ بررسی نقش کشورهای غربی و به‌طور خاص آمریکا در بحران سوریه رفته است. او با اشاره به موج گسترده پناهجویان سوری نوشته است که بزرگ‌ترین فرار ملت‌ها، پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم شبه‌قاره هند، هیچ‌گاه بدون دخالت عظیم از خارج انجام نمی‌شد. بحران پناهجویان سوری برخی کشورهای غربی ازجمله آلمان را متاثر کرد و لودرز می‌گوید برای نخستین بار، اروپایی‌ها و به‌خصوص آلمان دچار توفانی شدند که خود یکی از چابک‌کنندگان آن هستند زیرا دست‌اندرکاران سیاست در اروپا نظریه آمریکا را پذیرفته و از آن خود کرده‌اند. لودرز در بخشی از پیشگفتار کتاب درباره سیاست‌های آمریکا در منطقه‌ای که منیز در آن به سر می‌بریم نوشته: «ایالات متحده سیاست تغییر رژیم را -که قبلا در مورد عراق، لیبی و به صورت پوشیده در یمن اجرا کرده است- هنوز هم ادامه می‌دهد که البته نباید افغانستان را فراموش کرد. کشوری که پس از سوءقصد‌های یازده سپتامبر ۲۰۰۱، تیراؤل در آنجا شلیک شد: به این تفاوت که دامنه هرج‌ومرج ناشی از افغانستان فقط در منطقه باقی ماند و به نقاط دیگر سرایت نکرد. اما در مورد سوریه، گسترش هرج‌ومرج به یک نقطه محدود نشده و دامنه وسیعی پیدا کرده است. این‌یکه سیاست مزبور برای واشنگتن فاجعه پشت فاجعه به بار آورد -مانند سقوط دولت‌ها، تقویت نیروهای مجاهد مثل داعش و حماسه سرگردانی و بیچارگی میلیون‌ها مردم سوریه، عراق و افغانستان- باز هم انتقاد از این روش در بروکسل و برلین محدود باقی ماند». نویسنده با اشاره به این وقایع می‌گوید بحران پناهندگان خرده‌شیشه‌های سیاست مداخله‌آمیز زوال‌یافته شکست‌خورده آمریکا را نصیب اروپا کرده است که با حسن‌نیت بهای قدرت‌طلبی دیگران را می‌پردازد. لودرز در این کتاب تاریخ خالت‌های نظامی غرب در شرق را تشریح کرده و زیربنای جنگ در سوریه را روشن می‌کند، او به سراغ بخش مغفول داستان رفته که سیاست رسمی و رسانه‌های جریان اصلی نه‌تنها علاقه‌ای به آن ندارند بلکه در پی پوشاندن آن هستند. لودرز، به‌عنوان نویسنده و شرق‌شناس، مدت‌ها در هفته‌نامه آلمانی‌زبان «دی تسایت» مشغول به کار بوده است. او کشورهای خاور نزدیک و خاورمیانه را به خوبی می‌شناسد و ریاست انجمن آلمانی-عربی را هم بر عهده داشته است. او بارها به‌عنوان متخصص جهان اسلام در برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی شرکت کرده و کتاب‌های متعددی در باب مطالعات خاورمیانه منتشر کرده است.



آنان که توفان درو می‌کنند

غرب چگونه سوریه را به آشوب کشاند

میشائیل لودرز

ترجمه مرجانه فشاهی

نشر مردم‌نگار